

اسلام و دموکراسی

به گفت وگو با تاریخ خوش امیدید. من هری کرایسلر از مرکز مطالعات بین المللی دانشگاه برکلی هستم. مهمان امروز ما اکبر گنجی است که از سرسخت ترین مخالفان امروز حکومت ایران به شمار می رود. او مرد فکر و عمل است. گنجی یک نویسنده و روزنامه نگار است. مقالات او در کتاب های مختلف از جمله تاریخخانه اشباح و عالی جناب سرخپوش و خاکستری جمع اوری و منتشر شده است. نوشته های او باعث زندانی شدن او شد. او مانیفست جمهوری خواهی را که در آن به مبانی و نیازهای پایه ای برای استوار کردن دموکراسی در ایران پرداخته را در زندان نوشته است. اقدامات شجاعانه او برایش شهرت بین المللی آورده و در سال 2006 او نائل به کسب قلم طلایی گردید. ما در استودیو، با آرش آرامش از دانشگاه برکلی هستیم که ترجمه سخنان وی را به عهده خواهد داشت.

به برکلی خوش امیدید. شما کجا متولد و بزرگ شدید؟

در تهران

وقتی که شما به گذشته نگاه می کنید، پدر و مادرتان چه تاثیری بر دیدگاه های شما داشتند؟

در یک خانواده محروم و مذهبی بزرگ شدم و این در آینده من بسیار موثر بود.

در جوانی شما عضو سپاه پاسداران شدید.

بله درست است

انقلاب ایران چه تاثیری روی شما داشت؟

ما انقلاب کردیم که یک رژیم خودکامه را براندازیم و یک شرایط بهتری را درست کنیم ولی این شرایط بهتر درست نشد یک رژیم سلطانی جانشین یک رژیم سلطانی دیگر شد.

آیا این غیر قابل جلوگیری بود؟

بله.

چرا؟ چطور غیر قابل جلوگیری بود؟

چون انقلابات نمی توانند دموکراسی درست کنند.

مذهب چه نقشی در این قضیه بازی کرد؟ آیا می توانید یک حکومت دموکراتیک و مذهبی داشته باشید؟

ما دموکراسی دینی و غیر دینی نداریم. البته تفاسیر مختلف از دین داریم هم تفاسیر فاشیستی و توتالیتر از دین داریم و هم تفاسیر دموکراتیک. آنچه که بعد از انقلاب ایران بر ایران حاکم شد یک قرائت توتالیتر بود. ما هم در مقابل آن یک قرائت دموکراتیک از دین ارائه کردیم و در مقابل آن ایستادیم.

این دزدیدن انقلاب را چطور می شود توضیح داد؟ آیا به دلیل سوء استفاده از قدرت بود؟ یا به دلیل بافت ویژه اجتماعی؟

به نظرم انقلاب توسط کسی دزدیده نشد. تروتسکی تئورسین این نظریه بود. او کتاب "انقلابی که به آن خیانت شد" را نوشت فکر می کرد که استالین به انقلاب روسیه خیانت کرده بود. پیدایش استالین در انقلاب اکتبر کاملاً طبیعی بود. ماهیت انقلاب یک چنین پدیده ای است که حکومت رعب و وحشت درست می کند. این امر در هر انقلابی تکرار شده است.

چگونه یک سیستم فاسد را به غیر از انقلاب کردن می توان برانداخت؟ مانند رژیم شاه؟

ببینید، اگر یک رژیمی تمام راه های اصلاحات را سمود کند و تمام راهها را ببندد راهی جز انقلاب وجود نخواهد داشت کسی نمی تواند برنامه ریزی کند برای انقلاب. انقلاب در چنین شرایطی به صورت طبیعی صورت می گیرد. وقتی از انقلاب صحبت می کنیم، مقصود انقلاب های کلاسیک است انقلاب های کلاسیک می خواهند تمام ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را از بنیان تغییر دهند چنین چیزی محال است و اخلاقاً هم نامطلوب است. یعنی چنین کاری را شما هرگز نمی توانید انجام دهید. اما حکومت رعب و وحشت درست می کنید. اما می شود یک رژیم را تغییر داد نه به صورت انقلابی. اولاً هدف کلی گرایانه نداریم و نمی خواهیم کل همه چیز را تغییر دهیم. فقط می خواهیم دموکراسی و آزادی ایجاد کنیم. به روش های دموکراتیک و مسالمت آمیز و نفی خشونت، از طریق نافرمانی مدنی.

شما میگویید آنچه در ایران اتفاق افتاد یک الگوی جهانی را دنبال می کرد؟

بله. انقلاب فرانسه الگوی همه انقلاب های بعدی شده و متأسفانه این انقلاب الگوی خوبی نبود. در خود فرانسه هم شما شاهد بودید که پس از گذشت دو قرن در اواسط قرن بیستم پس از جنگ جهانی دوم و در جمهوری پنجم توانستند دموکراسی را تثبیت کنند. انقلاب آمریکا تنها استثنا بود. تاسیس آزادی بود و این به خاطر تفاوت شرایط دو انقلاب بود. آن فقر گسترده ای که در فرانسه وجود داشت در آمریکا وجود نداشت. اینجا برابری بود. یعنی طبیعت همه چیز را در اختیار همه گذاشته بود. آن حکومت کلیسایی که در فرانسه وجود داشت و به نام دین، به مردم ستم می کرد، در آمریکا وجود نداشت. لذا آنجا انقلاب هم ضد کلیسایی بود و هم می خواست مساله فقر را حل کند. اینجا مساله انقلاب فقط آزادی بود لذا آن الگویی که در چین در روسیه و در ایران و کوبا تکرار شد، همه الگوی فرانسه بود و این الگوی بدی بود.

جنبه دیگری است درباره اتفاقاتی که در ایران افتاده است و آن مشکل سیاست و مذهب است. درسخرانی که دربرکلی خواهید داشت، می گوید، وقتی مذهب سیاسی می شود، وقتی حکومت مذهبی می شود، آن موقع نابرابری های جامعه از طریق حکومت تقویت می شوند، در این شرایط تنها راه حل جدایی مذهب از حکومت است و نفی مذهب سیاسی است. لطفاً بفرمایید مذهب چه نقشی را ایفا می کند؟

ببینید، در دین به هر حال چون ادیان متعلق به عصر کهن هستند، یعنی هم اسلام هم مسیحیت هم یهودیت متعلق به دوران های کهن هستند و در دوران بسیار بسیار دور نازل شده اند در جهان گذشته انسان ها نابرابر بودند. حداکثر این بود که ادیان قدری زندگی انسان ها را در آن زمان بهتر کردند. اما نابرابری دموکراسی و حقوق بشر کاملاً مبانی جدیدند و متعلق به عصر جدید هستند. اشتباه اینجا صورت می گیرد که ما دین را به ایدئولوژی سیاسی تبدیل می کنیم و بعد به وسیله دولت می خواهیم آن را به زور به جامعه تحمیل کنیم. تعارض اینجا شروع می شود. این اندیشه اشتباه است که ما می خواهیم حقوق بشر را از ادیان در بیاوریم. اینها کاملاً پدیده های مدرن هستند و در دین وجود ندارند. بهترین کار این است که نهاد دین از نهاد دولت جدا باشد و دین امری باشد متعلق به اشخاص. دین می تواند در عرصه عمومی حضور داشته باشد اما این که ما در آلمان احزاب دموکراتیک مسیحی داریم. اما در هر صورت نهاد دین از نهاد دولت باید جدا باشد و دولت نسبت به دین بی طرف باشد. شما حق دارید در زندگی شخصی تان مطابق معتقدات دینی تان عمل کنید. اما دولت حق ندارد یک شریعتی را به جامعه تحمیل کند این معضل از همین جا شروع می شود.

در ایران امروز آیا انهایی که در قدرت هستند مذهب را به عنوان حجاب را برای پوشش کارهای خویش استفاده می کنند؟

بله، بله. در واقع دو کار صورت می گیرد. یک عده ای واقعا به مذهب اعتقاد دارند ولی بیش از آن سوء استفاده از دین است برای تحکیم و تثبیت دیکتاتوری. در واقع تمام دعوا سر قدرت است و نه سر دین. دین می شود سپری که شما مقابل خودت می گیری برای محافظت از خودت. این سوء استفاده ای است که حکومت در ایران از دین می کند.

ناظران غربی چطور باید متوجه شوند که قدرت در ایران دست کیست؟

قدرت خیلی روشن است در ایران در کیست. در ساختار رژیم حقوقی و قانون اساسی تمام قدرت در دست رهبر است. در رژیم حقیقی قدرت رهبر بسیار بیشتر از آن چیزی است که قانون اساسی اجازه داده است. رژیم ما به تعبیر ماکس وبر، رژیم سلطانی است.

مرکز قدرت در ایران چطور سیاست خارجی ایران را شکل می دهد؟

تمام سیاست خارجی را رهبر تعیین می کند. در واقع هر چیزی را که شما از زبان احمدی نژاد می شنوید همان چیزهایی است که رهبر می خواهد از زبان او بیان شود.

ما قضیه هسته ای ایران را چگونه باید فهم کرده و بررسی کنیم؟ من خودم شاگرد روابط بین الملل هستم و استادم کنت والتزمی گوید در شرایطی که ایران قرار دارد هر کشور دیگری هم می خواهد بمب اتم داشته باشد؟

این مساله چند جنبه دارد. اولاً من نه خدا هستم نه پیامبر. لذا علم غیب ندارم که ایران پروژه اسلحه اتمی دارد یا نه. در ثانی ما در منطقه ای زندگی می کنیم که در آن منطقه کشورهای چینی، هند و چین و پاکستان و روسیه دارای سلاح های اتمی هستند. به طور طبیعی وقتی کشوری سلاح هسته ای دارد. کشورهای هم جوار آن هم می روند دنبال سلاح هسته ای. این مساله در دو سطح قابل طرح است. یکی سطح اخلاقی و حقوقی و دیگری سطح سیاست واقعی. در سطح اخلاقی و حقوقی، اگر شما حق دارید سلاح اتمی داشته باشید من هم حق دارم. چون ما به حقوق برابر اعتقاد داریم. اگر من حق ندارم سلاح اتمی داشته باشم شما هم حق ندارید داشته باشید. حال چه کنیم؟ دو راه داریم. یا جنگ می خواهیم یا صلح؟ اگر جنگ می خواهیم باید اجازه دهیم آنها که دارند داشته باشند و بقیه هم دنبال سلاح اتمی بروند. چون کسی احساس امنیت نمی کند. اما اگر صلح می خواهیم، راهش این است که کل منطقه را خلع سلاح اتمی بکنیم. این بهترین راهی است برای اینکه دیگران هم دنبال سلاح اتمی نروند. این بحث در سطح اخلاق و حقوق است. اما در سطح سیاست واقعی در حال حاضر یک درگیری بین ایران و غرب به وجود آمده است. باید برای حل این مساله دولت ایران و دولت آمریکا وارد مذاکره شوند. یک مذاکرات علنی و شفاف که حقوق و منافع ملی ما و جنبش دموکراسی ما، در این میان نابود نشود. دول غربی نشان داده اند که زیاد توجهی به حقوق بشر و دموکراسی نمی دهند. در خصوص لیبی شما دیدید وقتی که دول غربی با لیبی به توافق رسیدند، مساله نقض حقوق بشر در لیبی را نادیده گرفتند. دولت ایران خواستار چنین توافقی هست. یعنی حاضر است با غرب در زمینه هسته ای به توافقی برسد، که منجر به نادیده گرفتن حقوق بشر در ایران بشود و حکومتش مانند قذافی تداوم داشته باشد. لذا ما به خاطر چنین چیزی هستیم می خواهیم که هرگونه مذاکرات با ایران بایستی علنی باشد.

برگردم به شغل شما. چه شد که روزنامه نگار شدید؟

خوب این داستان بلندی دارد. من اول یک فرد انقلابی بودم. انقلاب کردیم بهشت درست کنیم ولی جهنم درست شد. من عضو سپاه پاسداران بودم و به کشورم حمله نظامی صورت گرفته بود ما از کشور خودمان دفاع کردیم به دو علت من از سپاه جدا شدم. اول اینکه ادامه جنگ را بی ثمر و بیبوهه می دانستم و پیروزی در جنگ نمی دیدم دوم اینکه میدیدم سپاه رفته رفته، وارد عرصه سیاسی ایران می شود و این را کاری مضر می دانستم. از سپاه آمدم

بیرون ووقتی خاتمی وزیر ارشاد بود، به وزارت ارشاد رفتم. از اینجا به بعد فعالیت اصلی من به صورت تمام وقت شد فرهنگی و شروع به نوشتن در مطبوعات کردم.

آیا شما ادامه تحصیل دادید؟ چون شما خیلی در مورد مسائل بین المللی مطلع هستید؟

من تحصیلاتم فوق لیسانس جامعه شناسی است. به خاطر همین مبارزه سیاسی نتوانستم تا دکترا ادامه بدهم اما خودم خیلی مطالعه می کنم. به فلسفه و انواع و اقسام آن علاقه دارم. فلسفه علم می خوانم، فلسفه سیاسی می خوانم و به فلسفه دین هم علاقه دارم. سیاست هم طبیعی است.

در ابتدا گفتیم که شما یک نویسنده روزنامه نگار هستید. ولی شما در عمل می شود گفت که یک فیلسوف و سیاستمدار هم هستید؟

فیلسوف که نه، ولی به فلاسفه علاقه مند هستم.

ولی شما به سوالات بزرگی فکر می کنید و جواب های بسیار هوشمندی به آنها می دهید.

من به این مسائل علاقه دارم و نظرات را دنبال می کنم و به آنها فکر می کنم. ولی به هر حال فیلسوفان آدم های بسیار بزرگی هستند. من حداکثر یک روزنامه نگاری هستم که به مسائل فلسفی هم علاقه دارم و در آن زمینه ها دخالت می کنم.

در مورد مشهورترین کار خبرنگاری تحقیقی خودتان بگویید که باعث زندانی شدن شما شد؟

خوب این چیزهای زیادی بود. ولی مهمترینش افزایش پروژۀ قتل های زنجیره ای در ایران بود. من مستقل از آن مقالاتی در مورد ولایت فقیه و مخالفت با نظام ولایت فقیه هم بسیار نوشتم. من بیست سال پیش بود اولین بار بود که درباره فاشیسم نوشتم. یک سال بعد از دوم خرداد، دوباره درباره فاشیسم در دانشگاه تهران صحبت کردم و به زندان افتادم. به هر حال همیشه نگران تلقی فاشیستی از دین بوده ام و درباره آنها همیشه مفصل سخن می گفته ام. همه آنها در به زندان افتادن من نقش داشته است. ولی آنچه در سطح عموم وتوده ها بیشتر مطرح می شد حرف هایی بود که من در مورد قتل های زنجیره ای زدم و نکاتی که درباره هاشمی رفسنجانی نوشتم.

شما در حقیقت سعی کردید که این حکومتی را که به سمت فاشیسم حرکت کرده بود را باز کنید و تکرر گرای را به آن معرفی کنید. به وسیله متوجه کردن مردم به جنایاتی که رهبران رژیم مرتکب شدند؟

ببینید، یک نکته را باید توجه کرد. ما در ایران نظام فاشیستی و توتالیتر نداشته و نداریم. ما یک جنبش فاشیستی و توتالیتر در ایران داریم. دلشان می خواهد که نظام فاشیستی درست کنند. ولی این کار دیگر محال است. به خاطر اینکه ساختارهای دنیای جدید و انقلاب ارتباطات، دیگر اجازه نمی دهد که کسی نظام فاشیستی درست کند. ولی به هر حال ما همیشه نگران آرزوی رژیم توتالیتر بوده ایم. من می دیدم این تفسیر فاشیستی از دین چقدر برای ما خطرناک است لذا راجع به این می نوشتم و سعی می کردم که خطرات آن را به جامعه گوشزد کنم. علوم انسانی یک تفاوت مهم با علوم تجربی دارند. وقتی شما در علوم تجربی با یک واقعه ای که در جهان خارج قرار است اتفاق بیافتد و شما آن را پیش بینی می کنید شما به هیچ وجه نمی توانید مانع وقوع آن پدیده شوید. مثلا اگر خسوف و یا کسوفی قرار است اتفاق بیافتد شما نمی توانید آن را جلوگیری کنید. مثلا اگر قرار است زلزله ای یا آتشفشانی روی دهد ما نمی توانیم مانع وقوع این حوادث شویم. فقط می توانیم کاری کنیم که این خسارات برای ما کم باشد. اما در علوم انسانی این تفاوت وجود دارد که چون مربوط به رفتار ما آدمیان است با پیش بینی یک حادثه می توانیم بر خود حادثه تاثیر بگذاریم. وقتی قرار است کالاهایی گران شوند، اعلام همین خبر روی آن حادثه تاثیر می گذارد. لذا وقتی شما می بینید که یک روندی به سوی فاشیسم پیش می رود و اعلامش می کنید اینجا ما این را اعلام نمی کنیم که کمک کنیم به آن. این را اعلام می کنیم و مبارزه می کنیم، که آن اتفاق نیافتد. من همان موقع هم که خطر فاشیسم در ایران را گوشزد می کردم همان جا هم گفتیم که نظام ما یک نظام فاشیست و توتالیتر نیست. ولی با افزایش

این وبا بیان کردن آفات ولطاماتی که یک نظام فاشیستی دارد سعی می کردیم که مانع ظهور چنین چیزی در ایران بشویم. امروز احساس می کنم بیش از هشت از سال پیش و بیش از بیست سال پیش باید در این باره صحبت کنیم. ما همچنان با این خطر روبرو هستیم.

چند سال شما به خاطر این افکارتان در زندان بوده اید؟

در اولین زندان به یک سال زندان محکوم شدم. و سه ماهش را کشیدم از یک سال نه ماهش را بدهکارم. به دلیل سخنرانی درباره فاشیسم بود. بار دوم هم شش سال در زندان بودم. و بار سوم هم هنوز پیش نیامده (خنده).

آیا شکنجه شدید؟

تا شکنجه را چه تفسیر کنید. اگر منظور از شکنجه این است که مرا بخوابانند و کف پای من کابل بزنند، نه چنین چیزی نبوده است. اما اگر منظور مشت و لگد و کتک زدن بوده، چنین چیزی روی داده است.

چه چیزی شما را قادر به ادامه زندگی می کرد؟

به هر حال ما همه مان یک امیدهایی داریم. یک آرزوها و آرمان هایی داریم. همه ما در زندگی برای چیزی مبارزه می کنیم هر کسی در زندگی به دنبال چیزی می رود، یکی همه هدفش در دنیا این است که پول در بیاورد و زندگی بسیار خوبی برای خودش درست کند. آن هم شب و روز برای پولدار شدن مبارزه می کند. کسی سعی می کند قهرمان فوتبال شود. کسی دیگر هم سعی می کند هنرپیشه خوبی شود. یک نفر هم مبارزه می کند که بهترین گفت و گو های زمانه خودش را انجام دهد (خنده) یکی هم مبارزه می کند برای دموکراسی و آزادی. پس همه ما در حال مبارزه هستیم.

چه عناصری است که باعث جلوگیری از به وجود آمدن حکومت فاشیستی می شود؟

نظام فاشیستی نظامی است که جامعه مدنی را به صورت مطلق سرکوب می کند. این یکی از ویژگی های آن است. و جامعه تک صدایی درست می کند. البته این یکی از مشخصات نظام های فاشیستی است یعنی یک سیستمی است که به یک حزب واحد و گسترده ای هم نیاز دارد. فرهنگ کاملاً تقلیل پیدا می کند به تبلیغات. آموزش هم تقلیل پیدا می کند به تبلیغات و بسیاری ویژگی های دیگر هم در اقتصاد و سیاست و چیزهای دیگر. وقتی جامعه مدنی سرکوب می شود، افراد را تبدیل می کنند به ذره. ذراتی که هیچ شخصیتی و هویتی از خود ندارند و اینها منحل در جامعه توده وار می شوند. در دوره استالین شما این امکان را داشتید که جامعه مدنی را به صورت مطلق سرکوب کنید و جامعه تک صدایی درست کنید. یک جامعه تک موج داشته باشد، یک رادیوی یک موج داشته باشید که فقط صدای استالین به گوش می رسد. همین که شما جامعه را چند صدایی بکنید دیگر فاشیسم ناممکن می شود. و انقلاب ارتباطات چنین چیزی را امکان پذیر کرده یعنی شما می توانید از طریق ماهواره ها، اینترنت و از همه این تکنولوژی مدرن صدای مخالفین را به گوش مردم برسانید. رژیم هایی مثل رژیم چین و ایران اینترنت را فیلتر می کنند و بر روی ماهواره ها پارازیت می فرستند. اما همین تکنولوژی جدید به ما این امکان را می دهد که با فیلتر شکنی دوباره وارد سایت های ممنوعه شویم و همین ناممکن می کند رژیم تک صدایی را. رژیم های تک صدایی رژیم های تک ساحتی هستند. (به تعبیر مارکوزه) یعنی می خواهند ما یک شکل لباس بپوشیم، همه ما یک جور باید فکر کنیم، همه ما باید یک تصور واحد از زندگی خوب داشته باشیم. مثل موم که در دست می گیریم و یا مثل اسباب بازی که بچه ها به هر شکلی درمی آورند می شویم. ولی دیگر چنین کارهایی غیر ممکن است. یعنی دیگر نمی شود با جوامع این کار را کرد. کاری که در دوران نازیسم و استالین امکان پذیر بود. فقط انقلاب ارتباطات نیست که این را غیر ممکن نیست که این کار را کار کرده است. این جهانی شدن خصوصاً در عرصه اقتصاد این کار را غیر ممکن کرده است. در گذشته این دولت-ملت ها خیلی قدرتمند بودند. در اثر فرآیند جهانی شدن این دولت-ملت ها بسیار ضعیف شده اند. شما همین نکته ساده را در نظر بگیرید که هر کشوری که عضو سازمان تجارت جهانی بشود، در بسیاری از زمینه ها در حوزه اقتصاد دیگر حق قانون گذاری ندارد. و پذیرش همین اقتصاد بازار

کلی تحول ایجاد می کند. یعنی اقتصاد بازار اجازه می دهد که شما با خصوصی سازی، نهادهای مستقل از دولت بسازید، یک نظام توتالیتر و فاشیستی به این نیاز دارد که اقتصاد کاملاً تحت چنگال و کنترل دولت باشد. اقتصادهای کمونیستی به صورت مطلق شکست خورده اند. هیچ کسی دیگر به دنبال اقتصاد کمونیستی نمی رود. همه سوسیال دموکرات ها هم امروز از اقتصاد بازار دفاع می کنند و همین که اقتصاد بازار وارد کشوری شود، دیگر فاشیسم و توتالیتریزم ناممکن می شود. اما در عین حال شما همچنان استبداد و دیکتاتوری می توانید داشته باشید.

دولت آقای بوش و مجلس آمریکا فکر می کنند که می توانند با دخالت مستقیم در ایران به این جنبش دموکراتیک کمک کنند. نظر شما چیست؟

آنچه که تا به حال اتفاق افتاده این بوده که به جنبش دموکراسی خواهی ما ضربه زده اند تا کمک کنند.

چطور؟

وقتی شما سیاست های بسیار رادیکال و نظامی در پیش می گیرید امکان پیش به رادیکال های طرف مقابل خودتان را می دهید. وقتی شرایط بحرانی و جنگی می شود، اولین چیزی که به آن ضربه می خورد دموکراسی و آزادی است. بعد از 11 سپتامبر در آمریکا چه روی داد؟ آزادی و دموکراسی تقویت شد و یا تضعیف شد؟ امروز که دوباره یک شبکه های به ادعای خودشان بمب گذاری را در لندن گرفتند بر نکات امنیتی افزودند یا از آنها کاستند؟ وقتی شما با خطر مواجه می شوید، و شرایط جنگی می شود، حفاظت امنیتی می رود بالا و آزادی ها را کاهش می دهند. این مساله برای ما جهان سومی ها که با حکومت های خودکامه روبرو هستیم. بسیار بسیار بیشتر از این است. در این منطقه خاورمیانه، همه مسلمان ها احساس ظلم می کنند. این هم دلایل زیادی دارد. یکی اش مساله فلسطین است. یعنی همه مردم احساس می کنند غرب به رهبری آمریکا پشت اسراییل ایستاده است و حق اینها را نادیده می گیرد. مساله دوم فقر گسترده ای است که در این منطقه است. مردم این منطقه نگاه می کنند در حالی که نفت دارند، در فقر غوطه ورنند و غرب بسیار بسیار پیشرفت اقتصادی دارد. اینها احساس می کنند که هر چقدر هم تا ابد بدونند، هیچ موقع نمی توانند به لحاظ اقتصادی به غرب برسند. مردم این منطقه می بینند که سده هاست که گرفتار حکومت استبدادی هستند. پرزیدنت بوش و نخست وزیر تونی بلر به صراحت اعتراف کرده اند که در قرن گذشته دول غربی بوده اند که حکومت های استبدادی سرکار آورده اند و از آنها حمایت کرده اند. همه اینها به رشد بنیادگرایی در منطقه کمک می کند و هر جا بنیادگرایی باشد آزادی و دموکراسی نیست. ما امروز با خطر بنیادگرایان مسیحی، مسلمان و یهودی روبرو هستیم و به هیچ وجه این روش ها کمکی به دموکراسی در ایران و خاورمیانه نمی کنند و به آنها ضربه می زنند.

در این سفر شما به کاخ سفید دعوت شدید و دعوت را رد کردید. چرا؟

من هیچ تابیوی راجع به مذاکره ندارم. مذاکره و گفت و گو بهترین راه حل هر چیزی است. ما باید گفت و گو را جانشین اسلحه و جنگ کنیم. ماندلا آمد اینجا و با بوش پدر دیدار کرد. وقتی از او پرسیدند چرا این کار را کردی گفت من برای رفع آزارتاید حاضرم با شیطان هم مذاکره کنم (خنده). پیامبر اسلام با مشرکین گفت و گو می کرد. نه ما پیامبریم و نه دولت بوش مشرک. اگر این جنبش دموکراسی خواهی ما متشکل بود و رهبری داشت که سران اجماع وجود داشت، رهبر این جنبش قطعاً می باید با دولت غربی مذاکره می کرد مساله این است که من رهبر این جنبش نیستم. من یک روشنفکر و روزنامه نگارم. نظرات خودم را هم آزادانه بیان می کنم. اما امروز، خطری که ما را تهدید می کند خطر حمله نظامی به کشور ماست. ما به هر طریقی که شده باید مانع چنین چیزی بشویم. اگر من تشخیص بدهم که از طریق مذاکره قادر به انجام چنین کاری بشوم قطعاً مذاکره خواهم کرد.

در صحبت شما در دانشگاه برکلی در مورد وضعیت زنان در اسلام می گوئید مقام زن در اسلام متغییر است و این به خاطر این است که یک تفسیر خاصی از حضور و موقعیت زن ارائه شده شما این را چطور می بینید؟

به هر حال همان طور که گفتیم ادیان متعلق به اعصار گذشته هستند. وقتی شما به متون دینی نگاه می کنید، مسیحیت، یهودیت، اسلام و ادیان دیگر در آن می بینید که در آن زنان نابرابرند لذا مهم تفسیری است که شما از متون

مقدس می دهید. من حداقل در این مکتوب نشان داده ام که با سه نوع تفسیر می شود این مساله را حل کرد. هم تفسیری که سنت گرایان به ما دادند و هم تفسیری که روشنفکران دینی به ما دادند. همه اینها کمک می کند که شما بیایید یک چیزی به عنوان کنوانسیون رفع تبعیض از زنان را بپذیرید. می توانید مسلمان باشید و برای زن و مرد را هم بپذیرید.

اگر من درست شنیدم باشم شما گفتید که نیروهایی مثل جهانی شدن، نیروهایی مثل توسعه و پیشرفت تکنولوژی می توانند به پروسه دموکراسی در ایران کمک کنند و این مثل دخالت یک کشور در مسائل داخلی یک کشور دیگر نیست.

بله مجموع ساختارهایی که در جهان امروز وجود دارد، کمک می کند به توسعه دموکراسی و حقوق بشر در دنیا ما این رژیم را نمی خواهیم. دموکراسی می خواهیم. این کاری است که ما باید بکنیم. کسی نمی تواند به جای ما این کار را بکند. اما اگر آمریکا می خواهد به توسعه دموکراسی در خاورمیانه کمک بکند می تواند این کار را بکند. مهمترین کاری که دولت آمریکا می تواند بکند، کمک به حل عادلانه نزاع اعراب و اسرائیل است و آن تشکیل یک دولت فلسطینی است و زندگی صلح آمیز یهودیان و مسلمانان کنار هم. مساله دیگر، کاستن از شکاف عظیم شمال و جنوب است. شما حدود 500 میلیارد دلار در عراق و افغانستان خرج جنگ کرده اید، شما می توانستید این بودجه را خرج مبارزه با فقر و رشد علمی منطقه بکنید. کمک دیگری که می تواند بکند، آمریکا باید حمایت بکند از ورود ایران به سازمان تجارت جهانی. اگر ایران وارد سازمان تجارت جهانی بشود و قوانین آنجا را بپذیرد این کلی اقتصاد را باز می کند. مساله دیگر اینکه مملکت های غربی اجازه ندهند که تکنولوژی فیلترینگ در اختیار ایران قرار بگیرد و راه های رفت و آمد را اسان تر نکنند. می توانند کمک کنند به رشد علمی منطقه. منظورم واقعا رشد علمی است. نه تبلیغات ایدئولوژی و تیشیری که این باز خودش به رشد بنیادگرایی کمک میکند. اصلا باید نگاه نظامی را کنار گذاشت. آمریکا باید شعار خلع سلاح اتمی منطقه را بدهد. اینها بخشی از کارهایی است که دولت آمریکا می تواند بکند. اما ما به عنوان جنبش دموکراسی خواهی نیاز به حمایت معنوی و اخلاقی روشنفکران جهان داریم. ما الان صدای خودمان را نمی توانیم به گوش مردم خودمان و مردم جهان برسانیم. غرب اگر خواهان یک جهان صلح آمیز است، باید این صدای نیروهای دموکرات و آزادی خواه منطقه را بشنود. این صدا را باید جدی بگیرد تمام وقت غرب صرف بلند کردن صدای بنیادگران منطقه شده است. تصویری که غرب از منطقه خاورمیانه می دهد، کاملا یک تصویر ایدئولوژیک است. ایدئولوژی که اینجا می گویم به معنایی است که مارکس می گوید، یعنی آگاهی کاذب، آگاهی وارونه. یک تصویری از این منطقه می دهند که این تصویر تماما کاذب است. گویی این منطقه پر از یک مشت تروریست و فاشیست است. در همین منطقه نیروهای آزادی خواه و دموکرات بسیاری داریم. بسیاری از مسلمان ها آزادی خواه هستند و قرائت دموکراتیکی از اسلامی می دهند اما در غرب اینها دیده نمی شوند و صدایشان شنیده نمی شود.

اگر دانشجویانی که این برنامه را می بینند، شما به آنها چه راهنمایی و توصیه ای خواهید کرد که سعی کنند جنبش دموکراسی خواهی را تقویت کنند.

به دانشجویان ایرانی و با غیر ایرانی؟

هر دو.

به ایرانی ها می گویم که دموکراسی آزادی و حقوق بشر، بسیار مهم هستند. ما اگر می خواهیم مسائل و مشکلاتمان حل شود راهی جز دموکراسی نداریم. و اگر دموکراسی می خواهیم کالای مجانی نیست و بسیارگران قیمت است و باید برای آن هزینه بدهیم و مبارزه کنیم و به آن هایی که در دموکراسی ها زندگی می کنند می گویم که قدر دموکراسی را بدانید به دموکراسی حمله نکنید. به دولت هایی که سوء استفاده می کنند و دموکراسی را به انحراف می کشند حمله کنید. هر جا شاهد این هستید که دولت های شما سیاست هایی اتخاذ می کنند که به رشد بنیادگرایی کمک می کند با آن مبارزه کنید. نقض حقوق بشر مهم است. هر جا که باشد، ایران باشد، اسرائیل باشد، روسیه یا آمریکا فرقی نمی کند. ما نیاز به صلح داریم.

بالین نکته مثبت و امید برای آینده من می خواهم از شما آقای گنجی بسیار تشکر کنم که امروز را با ما سپری کردید. خیلی ممنون و از بینندگان محترم هم می خواهم تشکر کنم که یک بار دیگر همراه برنامه گفت و گویا تاریخ بودند.